ساز و کار خداوند در معرفت‌بخشی

محمدرضا ارشادی‌نیا*

چکیده: در سری مقاله‌های آقای بیابانی اسکویی، معرفت فعل خدا و موهبت الهی شمرده شده و به استناد آیات و روایات اکتسابی بودن معرفت رد شده و برخی سخنان بزرگان از دانشمندان و فلاسفه نقد و در مواردی نفی شده است، در این مقاله بر مبنای مفروضِ آگاهی کامل نویسندهٔ مقالات معرفت خدا به منابع کلامی و فلسفی و آرای مختلف دانشمندان خدشه وارد شده و تعرّض به ساحت دانشمندانی چون سید مرتضی، شیخ انصاری، شیخ مفید، ملامحسن فیض و دیگران را امری غیرعقلی و غیرعالمانه دانسته است، توجه نکردن به حدیث لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین مکتب‌تفکیک را به تنگناهای تناقض‌آمیز گرفتار ساخته است.

پیش از پرداختن به بحث معرفت و هدایت می‌بایست مبانی نظریه در موضوع توحید افعالی و جبرو اختیار را مستحکم و مستدل ارائه می‌کرد؛ اگر معرفت صنع الهی است و به حسب ظاهر برخی متون در

*. استادیار دانشگاه تربیت معلم، سبزوار.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

انحصار خداوند است چرا پذیرش آن فعل بنده و وظیفه او معرفی شده است، نقش انبیا در ایجاد این معرفت و دریافت معرفت توسط عقل چگونه خواهد بود؟
در مواردی که خداوند برای برخی از معرفت‌ها ابزار و اسبابی قرار داده اگر واسطه‌ها، واسطه هستند پس مستقیم بودن صنع خدا چگونه است؟ و اگر بی‌تأثیرند پس چه نیازی به واسطه؟ نفی‌کنندگان اصل علیت برای تأمین قدرت مطلقهٔ الهی، به نفی تأثیر علل واسطه پرداخته‌اند غافل از اینکه سببیّت اسباب را خود خداوند جعل فرموده و خود را مسبّب موسوم کرده است. معرفت به نحو خاص یعنی چه؟ و تفاوت فعل خدا در دو موضع بر چه اساس است؟
شکر بر معرفت آیا از وسایط فیض است یا نه؟ منافی با صنع مستقیم خداوند هست یا نیست؟
وجود لزوم بر فعل خداوند در معرفت ثانوی چگونه قابل توجیه است؟
در برداشت از متون دین ضروری است جانب احتیاط به شدت رعایت شود و با نظری همه جانبه و پای‌بندی به اصول مستحکم عقلانی به برداشت پرداخته شود چرا که فرموده‌اند حدیث ما صعب و مستصعب است و تحمل آن بر فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل شاید راست آید.
کلید واژه: بیابانی اسکویی ـ نقد و بررسی / معرفت ـ نقد و بررسی / مقاله‌های معرفت ـ نقد و بررسی / مکتب تفکیک ـ نقد و بررسی / علیّت ـ نقد و بررسی / الزام در فعل خدا / معرفت ثانوی / جبر و اختیار.

چکیدهٔ مقاله با عنوان «معرفت و هدایت فعل خداست: آیات و روایات» (ش ۱۱،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

ص ۹) که آینهٔ هر نگاشته‌ای به‌شمار می‌آید، و سیمای فکری و استدلالی نگارنده در آن هویدا می‌شود و می‌توان خط سیر کلی و گرایش نظر را در کل نوشتار مشاهده کرد، نگارنده چنین به ارایهٔ سویه‌ی نگاشته‌های خود پرداخته و مشخص نموده که با این طرز نگارش، معیار و محور برای نوشتار، به کدام سو راه می‌سپارد:

«دربارهٔ منشأ معرفت خدا و هدایت الهی، دو دیدگاه وجود دارد: بر اساس یک دیدگاه، معرفت خدا، اکتساب بندگان است و بر اساس دیدگاه دوم، معرفت خدا، فعل‌الله و موهبت الهی است، که به فضل خود، بدون الزام، به بندگان مرحمت می‌کند. در برابر این عطای الهی، وظیفه‌ی بندگان، قبول و تصدیق و تسلیم است.» (ش ۱۱، ص ۹)

آنچه در این ادعا مشکل‌ساز است، و نمایان می‌سازد که بنیان سخن استوار نبوده، و نیازمند تفحص و تتبع بالغ، برای دست‌یابی به تمام سویه‌های نظریه‌پردازی است، ادعای حصر و قصر سویه‌های مسأله، در دو سویه است.

آیا واقعاً فراروی مسأله‌ای به این اهمیت، فقط دوسویه قرار دارد و صاحب‌نظران در دو سویه متقابل جای دارند؟

یا سویهٔ دیگری هم هست که مقاله با حصرگرایی به دو سویه‌ی پیش‌گفته، از آن محروم مانده‌است؟

نگارندهٔ محترم، بر مبنایِ مفروضِ آگاهی کامل به منابع کلامی و فلسفی و آرای مختلف چند قرن پیش از خود، به ارایهٔ نظرگاه خود پرداخته و مدّعی نظر و تحقیق جدید است! و خود را وارث منحصر به‌فرد فهم آیات و روایات دانسته و جابه‌جا تعرضاتی هم به ساحت دانشمندان بزرگ اسلامی چون سیدمرتضی و شیخ انصاری و مفید و فیض و... نموده! و پس از نقل سخن آنان، حسب ادعا، از منظر خویش به نقد آنان پرداخته و آسیب‌شناسی هم نموده که آنان فریفته‌ی تفکر معتزلی و این و آن بوده و به فهم آیات و روایات راه نیافته یا بی‌توجه بوده‌اند؟! (ش ۱۲، ص ۳۲)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

مفروض که کسی را باور آید که امروز عیاری به عرصهٔ دانش عرضه شده که سابقین و لاحقین و اولین و آخرین را بر آن آگاهی نبوده و سلف و خلف، وام‌دار ابداع شخص نگارنده و یا مربیان فکری نامرئی وی هستند! اما مشکل بزرگی در این نگاشته‌ها رخ می‌نماید، و آن عدم توجه به معیارهایی است که امامان عرشی منصب، مکرر به عمق‌باوران گوشزد نموده، و آن‌ها را از فروغلتیدن در ظاهرگرایی و روایت بدون درایت هشدار داده‌اند، به ویژه در مباحث عمیق و رفیع توحید، و در اوج مباحث توحید، توحید افعالی و نسبت فعل عبد و رب، و رب و عبد!

نگارنده باید در این نسبت توجه می‌نمود که هردو نظریه‌ای را که ایشان، در دو قطب مخالف قرار داده؛ یکی را باطل انگاشته، و یکی را مبنا پنداشته، و کلام معجز نظام اهل‌البیت عصمت، را حمل بر آن نموده‌است، از سوی خود آن پاکان تابناک، مردود اعلام شده، اگرچه ظاهر برخی روایات موهم است که آنان گاهی آن را و گاهی این را در کلام خویش راه داده‌اند! حاشا و کلا!

همهٔ سخن این است که رجوع بدون معیار به ظواهر وحیانی، وقوع در مهلکهٔ مفاسدی از این قبیل را به دنبال دارد.

بر هر نگارنده بس لازم است قبل از ابراز نظر خود، به ویژه با آن جزمیت و قاطعیّت، و با آن شدّت و حدّت، و به خصوص نگارنده‌ای که گمان می‌کند او فقط دارای قوّه‌ی درّاکهٔ عجیب برای فهم آیات و روایات است، نه اندیش‌وران نامی پیشین و پسین! این معیار را که بر مبنای عقل‌گرایی محض از سوی ائمهٔ عصمت و طهارت به خردمندان ارزانی شده، و چون دُرّ ثمین، بر پیشانی تمدن عقل‌گرایی می‌درخشد، محور قرار دهد و سپس به ارایهٔ نظر مرضیّ خویش (تفکیک‌گرایان و اقرانشان) و جرح نظر سایران بپردازد.

این حدیث معروف و مشهور را محققی بسان نویسنده‌ی پرتلاش مزبور، نمی‌تواند از امامان طیب و طاهر، نشنیده باشد یا نشنیده بگیرد، وانگهی به تفسیر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

سخن آنان، و یا تفسیر مراد وحی همت بگمارد! و نظریه‌های مخالف خویش را در سویه‌ی باطل قرار دهد:

«لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»

اکنون سؤال از نگارنده‌ی مزبور این است که نظر مبارک ایشان و تبار فکری وی، که مُعظم شماره‌های نشریه‌ی وزین «سفینه» را، آراسته‌است، به کدام‌یک از سه سویهٔ آن حدیث گهربارِ قدسی‌تبار، نشانه می‌رود؟!

عدم توجه به این ملاک، نگارنده‌ی محترم را، هم‌چون سایر تفکیکیان به ویژه استاد بزرگ این گرایش؛ جناب مرحوم آیةالله میرزامهدی اصفهانی و شاگردان وی، به تنگناهای تناقض‌آمیز گرفتار، و وی را وادار به حملات بی‌فایده و تند به بزرگانی کرده، که نخواسته‌اند از این معیار غفلت نمایند و به دامن اشاعره‌ی قائل به نظریهٔ «کسب» یعنی هم‌شیرهٔ جبر بلکه عین جبر، فرو غلتند، و یا به بستر ناهموار اعتزال، از اندیشهٔ ناب توحید افعالی اعتزال برگزینند.

در همین سخن کوتاه از مقاله، که نقل آن گذشت، به خوبی می‌توان جبرگرایی را مشاهده کرد، نظریه‌ای که جز برآمده از نابسامانی در حوزهٔ فکری نیست و جز تشویش آرا، چیزی به دنبال ندارد، اگرچه سعی بر آن بوده که نظام‌مند، به ارایهٔ نظر پرداخته‌شود اما حاصل آن.

به نظر می‌رسد در وهلهٔ اول و بیش و پیش از هر چیز، باید نگارندهٔ محترم نظریهٔ خویش را تبارشناسی می‌نمود، تا معلوم باشد، ریشهٔ نظری را که او به آن می‌بالد از سرچشمه آلودهٔ اشعری سقایت شده، اگرچه به‌ظاهر به برخی اندیش‌وران فرقهٔ ناجیه منسوب است، لکن گویش همان گویش است، و گوینده به چهره‌ای دیگر!

نگارندهٔ محترم چنان به ترویج دیدگاه مرحوم میرزامهدی اصفهانی پرداخته، که ماحصل نگاشته‌اش جز ترجمه و پردازش عبارات وی چیزی بیش نیست! حالا با چه انگیزه‌ای ترجمهٔ عبارات ایشان را به نام خویش به صورت مقاله درآورده است،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

به عهدهٔ خود ایشان؟!

در ثانی: بسیار لازم است، مبانی نظریهٔ خویش را از جمله موقف و موضع خویش را در برابر توحید افعالی و نظریهٔ موسوم به جبر و اختیار، و نکات بسیار دیگر که شاید از اهمیت این دو کمتر نباشد، مستحکم و مستدل ارایه می‌نمود. و پس از آن نظر خود را معطوف به «معرفت و هدایت»، می‌نمود، یعنی برای کار خداوند در نسبت به آفریدگان می‌پرداخت، تا معلوم گردد آیا چنانچه مقاله مدعی است، این دو (هدایت و معرفت) فعل مستقیم خداست بدون هیچ تأثیری از سایران؛ بشری و غیربشری! چنان‌چه در سایر افعال بشر نیز جبرگرایی چنین اقتضایی را دارد!

یا اکتساب محض و تولید صرف است؟ چنان‌چه اعتزال و تفویض بر آن تمرکز دارد!

یا نه این است و نه آن، و نظر ناب دیگری هم هست که پاک است هم از این و هم از آن، که پیشوایان راستین هدایت و آموزگاران معرفت، از عالم قُدس به ارمغان آورده‌اند؟

عدم پای‌بندی، به موضع ثابت است که در همین نقل کوتاه، نگارنده را دچار تناقض نموده، و نتوانسته از عهده برآید و نظر خویش را بدون تهافت ارایه دهد، و فراموش می‌کند موضع او در بحث توحید افعالی چیست!

اگر شناخت و معرفت، فعلی است که فقط و فقط اعطای آن به دست الهی است، و به حسب ظاهرِ برخی از متون، در انحصار خداوند است، و هیچ کس را در آن صُنع نیست نه مستقیم و نه غیرمستقیم، چرا پذیرش این فضل و موهبت فعل بنده و وظیفهٔ او معرفی شده‌است؟ و بندگانی که وظیفه ادا می‌کنند، چرا این فعل، فعل آنان است نه مانند معرفت، فعل مستقیم خداوند؟

مشهود است که از همان ابتدا تنگناهای معرفتی بر مسأله فشار می‌آورد و نگاشته

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

را دچار فقر علمی می‌نماید و از رسیدن به انسجام لازم برای ارایهٔ نظری مستدَل محروم می‌نماید.

در ادامه، آن‌چنان قلم در نگارش دچار اضطراب است، که از سویی نقش فاعل‌های دیگر را انکار می‌کند، تا خداوند را فاعل همه چیز بداند و تفسیری برای روایات «**المعرفةُ صُنع الله**» بیابد.

و از سویی دیگر، به نقش انسان و فاعل‌های دیگر، میدان می‌دهد، تا نقش انبیا را توضیح داده باشد.

«پس معرفت خداوند سبحان فقط فعل اوست. هیچ‌کس نمی‌تواند معرفتی از خداوند سبحان، برای بشر ایجاد کند، نه پیامبران و هادیان الهی، نه عقل و خرد انسانی. البته آنان در رسیدن بندگان به این معرفت که فعل پروردگار است نقش مهم دارند و وجود آن‌ها با عدم آن‌ها بر اساس سنّت الهی در حصول این امر مساوی نیست. انسان معرفت خداوند را به عقل درمی‌یابد، یعنی خداوند، عقل را به انسان می‌بخشد، خود را به انسان عاقل می‌شناساند، و آنگاه انسان عاقل با دریافت معرفت او، مؤمن یا کافر می‌شود.»

در چند سطر این‌گونه ناسازگار سخن‌راندن! از نفی صریح گرفته تا نقش مهم! و از عدم مطلق توان قوای ادراکی، برای تحصیل معرفت گرفته تا نامساوی بودن وجود و عدم انبیا در ایجاد آن!

وانگهی با انکار نقش عقل و قوای ادراکی برای حصول معرفت گرفته، تا مخاطب بودن انسان عاقل نه دیگران!

و از انکار مطلق نقش انبیا گرفته، تا به کارگرفتن سنّت الهی جهت منظور نمودن نقش برای تذکرات و تعالیم آنان، همه حکایت از نارسایی مبنایی در نظریه‌پردازی دارد.

افزون بر این، توضیحی ارایه نشده که دریافت معرفت توسط عقل، چگونه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

است؟ معجزه‌آسا و قهری؟ یا به گونه‌ی دیگر؟

در قسمت دیگر برای نشان دادن تفاوت معرفت خداوند ونقش مستقیم او با سایر معرفت‌ها چنین اظهار شده‌است:

«روشن است که خداوند متعال برای برخی از معرفت‌ها، طرق، اسباب و آلاتی قرار داده‌است که انسان با استفاده از آن‌ها و با قرارگرفتن در طریق آن‌ها به آن معارف دست می‌یابد، یعنی خداوند سبحان معرفت آن امور را بـه انسـان عـطا مـی‌کند، ممکن است در این‌گونه امور بگوییم: نسبت فعل معرفت به خدا در این امور بدان جهت است که او اسباب و آلات آن فعل را برای ما فراهم کرده‌است، نه این‌که خود او آن فعل را در ما پدید می‌آورد، مثلا خداوند سبحان برای معرفت امور حسّی، حواسّی در اختیار ماگذاشته‌است که من، اگر از آن‌ها – با نور علمی که خدای تعالی به من داده است ـ استفاده کنم، نسبت بدان‌چه از طریق آن‌ها به من می‌رسد، عالم می‌شوم.» (ش ۱۱، ص ۲۱-۲۰)

اگر نقش ابزار را می‌توان پذیرفت و در عین حال فعل را صـنع مسـتقیم خـدا دانست، این مطلب چه تفاوتی در مسأله ایجاد کرد که از ابتدا جز خداوند هیچ چیز را در پدیدآوردن معرفت مؤثر نمی‌دانستید؟ آیا واقعا واسطه، واسـطه است پس مستقیم بودن کجاست؟ و اگر واسطه بی تأثیر است پس چه نیاز به آن است؟

«البته خداوند متعال می‌تواند همین امر محسوس را بدون واسطه حسّ به من عطا کند، ولی به طور معمول کار خدای سبحان این است که انسان با نور علم که از خدا بگیرد، بتواند از طریق حواس خود، نسبت به امور حسّی معرفت یابد. (ش ۱۱، ص ۲۱)

چنان‌چه مشهود است، موضع نفی‌کنندگان اصل علیت، مبنای ادعا قرارگرفته و برای تأمین قدرت خداوند، به نفی تأثیر علل واسطه، گرایش ابراز شده‌است!

متکلمان اشعری کسانی می‌باشند که پیشگام در حذف علل واسطه هستند تا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

قدرت مطلقه‌ی الهی را به زعم خویش تأمین نمایند، همان‌ها هستند که سنّت لایتغیّر و لایتبدّل الهی را به «عادت» تغیّر و تبدّل‌پذیر فرومی‌کاهند و در سخن فوق واژهٔ «به طور معمول»، تعبیری از کاربرد «عادت» است به جای «سببیت» اسباب طبیعی، چنان‌که گویا سببیت این اسباب منافی با قدرت الهی است! غافل از این‌که از کمال قدرت الهی است که سببیت این اسباب را، او خود جعل فرموده، و خود را با صفت «مسبّب» موسوم فرموده‌است.

در ادامه، تهافت دیگری به کرسی می‌نشیند که نور خدادی علم و عقل هست، و علم عین کشف است، اما معلوم نامعلوم؟!

«بالاتر از همه‌ی این‌ها نور علم و عقل است، که ذاتشان عین کشف است... واجد شدن آن عین واجدیت علم و معرفت و شناخت است و از آن‌جا که نور علم و عقل، عطای پروردگار متعال است، معرفت هم عطای پروردگار خواهدبود ولی باید توجه داشت که عطای نور علم و عقل به معنای عطای علم و معرفت به شئ خاص نیست و شناخت مضاف به شئ خاص، از ناحیه‌ی خود انسان با استفاده از عطای پروردگار صورت می‌گیرد.» (ش ۱۱، ص ۲۱)

این عین سخن اشاعره در پردازش نظریه‌ی کسب است که عطای کلی قوه از خداست، اما انتساب فعل به بنده از سوی خویش است بدون این که هیچ تأثیری از بنده در ایجاد فعل باشد!

عجیب این ادعا است که نور علم و عقل هست و کاشفیت آن‌ها هم هست اما معلوم نامکشوف است!

مضاف بر این حتی نور علم خدادادی هم از شناخت خود خداوند عاجز است!

«اما درمورد خدای سبحان و اوصاف و افعال او، قوای ادراکی بشر ـ حتی نور علم و عقل ـ از رسیدن به او عاجز و ناتوان‌اند، پس چاره‌ای نیست جز این که خداوند سبحان معرفت خویش را خود به بندگانش به نحو خاص عطا کند، پس،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

این نکته که معرفت درمورد خداوند سبحان و اوصاف و افعالش فعل خداست، با آن نکته که معرفت در امور دیگر فعل خداست، باید متفاوت باشد.» (ش ۱۱، ص ۱۳-۱۲)

تفاوت فعل خدا در دو موضع بر چه اساس است؟ معنای تفاوت و وجه تمایز چیست؟ چرا این معرفت استثنایی است؟ آیا از جانب خدا به عنوان فاعل، چنین مانعی وجود دارد یا از جانب انسان به عنوان پذیرنده؟ آیا این مانع تکوینی است یا قراردادی و اعتباری؟ چگونه نور عین کشف است و معلوم در تاریکی و در پرده است؟ آیا این، جمع دو نقیض نیست؟

معرفت به «نحو خاص» یعنی چه؟ شاید مستقیم و گزاف؟ شاید معجزه‌آسا و بدون نیاز به کسب استعداد و فراهم‌سازی زمینه ؟ شاید به برابری مؤمن و کافر و مطیع و عاصی در برابر خداوند، برای القای این نور به آن‌ها ؟ شاید به مجاز نبودن بشر برای کسب دانش خداشناسی و فقط منتظر بودن و حتی راز و نیاز و درخواست را منافی دانستن! چرا که نیایش نیز نوعی سبب‌سازی توسط انسان یا نوعی واسطه‌تراشی برای این «فعل خاص» خداوند است، ولو به نحو مهیاسازی زمینه؟!

درگردش سخن، مقاله غنای مطالب خویش را به این دیده‌است، که به تقسیمی بپردازد تا از پردازش سنگین مطلب بکاهد و آن تقسیمِ شناخت است به معرفت اولی و ثانوی؟! شاید بتوان تفسیری وجیه و منحصر به فرد از «صنع خداوند در معرفت» پیداکرد، که کسی تاکنون از حکمای عظام و دانشمندان کبار فرقهٔ ناجیه، به استثنای نیای فکری نگارنده، به آن دست نیافته‌است!

با این که به مراد خویش از این تقسیم اهتمام نشده و با اندک کلمات به بیان تفاوت آن‌ها در لابلای سخن بسنده شده. و چنین آمده که معرفت اوّلی همان است که خدا می‌دهد و درباره‌ی معرفت ثانوی آن است که خدامی‌دهد اما پس از تسلیم و قدردانی بندگان، یعنی افزایشی است از جانب او بر درجات معرفت پیشین؟!

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

پس امر معرفت در هر درجه و مرتبه‌ای که باشد، فعل خداوند سبحان است، با این تفاوت که در مرتبه‌ی اول هیچ‌گونه لزومی به خداوند سبحان نمی‌باشد. ولی در مراتب بعد، اگر بنده تسلیم شد و شُکر نعمت معرفت را به‌جا آورد، خداوند متعال لزوما، درجهٔ آن را می‌افزاید.

«معرفت خدا فعل اوست و خدا خودش باید خود را به بندگانش بشناساند... همین معرفت -که فعل خداست ـ مراتب و درجات دارد... مرتبه‌ی اول آن همان معرفت ابتدایی اولی است که خداوند سبحان به همه‌ی بندگانش عطا می‌کند. آنگاه که بنده‌ای از نعمت شناخت خدا و خالق خویش برخوردار شد، باید به وظیفهٔ خویش در قبال آن عمل کند و بندگی خویش را نشان دهد. بنابراین هر بنده‌ای که بعد از دریافت معرفت سر تسلیم فرود آورد و... شُکر نعمت بزرگ معرفت را به‌جا آورده‌است. از سویی خداوند بر خود لازم کرده‌است که هر بنده‌ای که شکر نعمت خدای را به‌جا آورد بر نعمت او بیفزاید.» (ش ۱۱، ص ۲۵-۲۴)

ابهامات موجود در این سخن کم نیست، به عنوان مثال ؛ آیا شُکر از وسایط فیض است یا نه؟ آیا منافی با فعل مستقیم و صُنع خداوند هست یا نیست؟ اگر نیست چه تفاوتی بین وساطت آن با وساطت سایر واسطه‌ها همانند تعلیم و معلم ولو به نحو اقتضا، موجود می‌باشد؟

وانگهی بین دو عدل تقسیم برای فرق نهادن هیچ توازنی نیست: اگر در مرتبه‌ی اول هیچ لزومی بر خداوند نیست، درمرتبه‌ی دوم چگونه است که لزوم بر خداوند حاکم است؟

وجود لزوم بر فعل خداوند، یعنی پذیرش تأثیر اسباب و نفی صُنع مستقیم خداوند در معرفت‌بخشی! و این یعنی کرّ الی مافرّ! که مقاله بر خلاف آن تأکید و اهتمام داشت!

افزون بر این، «لزوم» به چه معنا است؟ آیا به معنای فلسفی یعنی لزوم علّی و ضرورت و وجوب، می‌باشد؟ یا معنای جدیدی البته نهفته و ناگفته، منظور است؟

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

آیا نفی لزوم و ضرورت در هر مرحله به چه انگیزه است؟ آیا برای تأمین قدرت مطلقه؟ آیا ضرورت ناشی از حکمت نیز منافی با قدرت است؟ سخنی که برای آری گفتن به آن، اشاعره حکمت را فدای قدرت کردند و از غایت‌مندی خداوند در افعال دست شستند! به تشابه موضع‌گیری در این ادعا توجه شود:

«دادن معرفت و رساندن بندگان به معرفت، فضل و احسانی است از ناحیهٔ خدای سبحان که این کار، برای او نه لزوم و وجوبی دارد و نه استحقاقی برای بندگان.» (ش ۱۱، ص ۲۴)

اگر چه ظاهر این سخن بسیار زیبا و فریبا است! چرا که رعایت حال خداوندگاری را در داشتن ارادهٔ مطلقه، مستمسک قرار می‌دهد، اما مهم‌ترین صفت یعنی حکمت او را نابود ساخته‌است.

اگر مطلب این باشد، پس نفی ضرورت ناشی از حکمت، از افعال خداوند در هر مرتبه، گونه‌ای دیگر از تقارب اندیشهٔ نگارنده با اشاعره، در نفی ضرورت و وجوب بر نظام افعال الهی، را نشان می‌دهد!

در این بخش، نظری به قسمت دیگری از مقاله در شماره‌ی بعدی (سفینه، ش ۱۲) می‌افکنیم که با عنوان، «معرفت و هدایت فعل خداست: دیدگاه دانشمندان شیعه» به بحث پرداخته‌است.

در این شماره نگارنده نیز همان آهنگ شماره‌ی پیشین را دنبال نموده‌است:

«آیا معرفت خداوند سبحان، نظری و اکتسابی است یا بدیهی و ضروری؟ فعل خداوند است یا محصول درک عقلی انسان؟» (ش ۱۲، ص ۷)

و با طرح همین پرسش به دسته‌بندی دانشمندان شیعه پرداخته و از قرن سوم تا پانزدهم هجری، به نقل پاره‌اقوال چهارده‌تن از بزرگان پرداخته، و همان را معیار نقد همه‌ی بزرگان قرار می‌دهد و همه را چنین محک می‌زند:

«همهٔ این‌ها می‌رساند که اگر بحث معرفت فقط بر اساس روایات رسیده از اهل‌بیت علیهم‌السلام، بررسی می‌شد و افکار و اندیشه‌های متکلّمان معتزلی و دیگران بر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

مبنای روایات معصومان مورد دقّت و بررسی قرار می‌گرفت، چنین اختلافی در دیدگاه‌ها رخ نمی‌داد و همه در یک امر اتّفاق می‌کردند!» (ش ۱۲، ص ۳۲)

چگونه نگارنده، بزرگانی چون شیخ مفید و فیض و شیخ انصاری را این چنین به اتهام، ضیافت می‌نماید؟

اولا معیارگزینش ایشان از «نظرهای برخی از عالمان بزرگ شیعی را در اعصار مختلف» (ش ۲، ص ۸) چیست ؟

اگرچه اکثر نام‌بردگان مزبور، در فقه اصغر صاحب‌نظر هستند و تضلع آنان در فقه اکبر نه بدان پایه است، و نگارنده از صاحب‌نظران ژرفاپیما در اعصار مختلف! روی برتابیده‌است، چرا؟

عنوانی عام و کلی بسان «دیدگاه‌های دانشمندان شیعه» برای چنین نگارشی با محتوای مجمل، مبهم و جهت‌دار، آیا می‌تواند حقیقت را صاف و ساده در اختیار تفکیک دوستان قرار دهد؟ یا بر سطحی‌نگری مهر صحت می‌زند؟

گیرم که ایشان با همین اجمال گذرا، به کُنه نظر آن بزرگواران دست یافته، و مقصود آنان همین باشد که ایشان بیان نموده؟ آیا آن ادعا تعرّض و اتهامی بس بزرگ، به ساحت منیع آن والامقام‌ها نیست؟ که چرا آنان فریفته‌ی فکر معتزلی و دیگران شده‌اند، و روایات را تفسیر به رأی نموده و یا آن‌ها را بر سویهٔ اعتزال‌گرایی و جز آن، انطباق داده‌اند و خود در نهایت از مرام مصدرِ پاک روایات محروم مانده‌اند و امروز به لطف سرشار شدن از سخن تفکیک‌گرایان، معلوم شده همه در اشتباه مانده‌اند؟!

شگفتا چگونه می‌شود آن ابراندیش‌مندان را، به نادیده‌گرفتن روایات متهم کرد؟ نه که آنان، شیفته و دلباختهٔ تام روایات نبوده‌اند؟ نه که روایات را مطالعه نمی‌کرده‌اند؟

نه که برخی از آن بزرگان، بزرگترین و عمیق‌ترین شرح و تفسیرها را به روایات ننوشته‌اند؟

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

نگارنده در داوری خود به زودی دچار تناقض شده و از سویی آنها را متهم به عدم توجه به روایات نموده و از سویی آن‌ها را مصاب دانسته و منظور آنان را همان برداشت خودش از روایات معرفی نموده‌است.

«از نظر روایات، معرفت دو اطلاق دارد. در یک اطلاق، معرفت فعل خداوند شمرده شده و در اطلاق دیگر، فعل خلق دانسته شده که بندگان، مکلّف بـه آن گردیده‌اند.

درکلمات عالمان شیعی تصریحی به این دو نوع اطلاق دیده نمی‌شود بلکه به طور معمول، آنان علم و معرفت را به تصوّری و تصدیقی تقسیم می‌کنند، ولی دو اطلاق موجود در روایات، با این دوقسم از علم و معرفت هم‌خوانی نـدارد، پس نمی‌توان نتیجه گرفت که آن‌چه در روایات آمده، هـمین دو نـوع عـلم و مـعرفت است.» (ش ۱۲، ص ۳۲)

نگارنده پس از این، تلاش ترمیمی خـویش را بـا بـیان مـحملی بـرای سـخنان دانشمندان چنین ادامه می‌دهد، که منظور از معرفت تصدیقی در سخن دانشوران، همان معرفت منجر به ایمان و تسلیم و تصدیق است!

«برخی از متکلّمان معرفت را امری اکتسابی و تحصیل آن را واجب شمرده‌اند. سخن آنان می‌رساند که مراد آنان از معرفت مورد بحث، معرفت تصدیقی است که در روایات، از آن به ایمان و تسلیم و اقرار و تصدیق تعبیر شده و فعل بندگان به‌شمار آمده‌است.» (ش ۱۲، ص ۳۲)

وی پس از این توجیه، خواننده را دعوت نموده تا حق را به جـانب او احـاله دهند؛ زیراکه گفتار بزرگان تاب و تحمل چنین توجیه پسندیده درنظر وی را ندارد و صریح روایات نیز پشتیبان اوست! و واعجبا که آن دانشمندان به صریح روایـات بی‌اعتنا بوده، یا آن را طرد نموده، یا آن‌ها را از نظر دور داشته و به آن نرسیده‌اند؟!

«اما آیا بیشتر کلمات متکلمان و عالمان شیعی که به نظریاتشان اشاره گردید، با معنای مذکور قابل جمع است و تاب چنین محملی را دارد یا نه؟ بهتر است کـه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

خوانندگان گرامی بار دیگر، سخنان یاد شده را بخوانند و بررسی کنند، و به مقایسهٔ آن‌ها با صریح روایات باب معرفت خدا بپردازند.» (ش ۱۲، ص ۳۴)

در فقه‌الحدیث روایات گزارش شده، چنین اظهار نظر نموده:

«در روایات از دو نوع معرفت یاد شده است. گاهی معرفت به عنوان فعل خداوند اطلاق گردیده‌است و گاهی به عنوان فعل بندگان و در حقیقت مؤمنان.... معرفت به معنای اوّل برای همه ـ اعم از کافر، مشرک و مؤمن ـ حاصل است و کفر و ایمان و شرک با وجود آن معنا پیدا می‌کند. امّا معرفت به معنای دوم ـ یعنی تصدیق و اذعان و اعتراف و اقرار ـ در حقیقت معنای دیگری از ایمان است که تنها در مؤمنان وجود دارد، نه در کفّار و مشرکان.» (ش ۱۲، ص ۳۴-۳۳)

این که ایمان از چه مقوله‌ای است؟ آیا از سنخ شناخت و معرفت است یا از سنخ دیگری؟

بین اندیشمندان و محققان، مباحث سودمند و ظریفی وجود دارد که نمی‌توان با مباحث معرفتی خلط نمود و از آن موضع برای این موضع بهره‌جویی نمود بدون این که مبنای سخن مستدل گردد و جوانب آن بررسی شود.

افزون بر این، اگر هم ادعای نگارنده صحیح باشد، به یک سویه از آن‌ها نظر دارد و نمی‌توان منظور روایات را منحصر به مطلوب نگارنده دانست و آسوده خاطر به نقد خویش از بزرگان اندیشه بالید!

در پایان ضرورت دارد که در برداشت از متون دینی جانب حزم و احتیاط به شدت رعایت گردد و با نظری همه جانبه به متون و پای‌بندی به اصول مستحکم عقلانی، به ویژه آن‌چه در خود همین متون به آن ارجاع شده، به برداشت پرداخته شود. خود اختلاف تعبیرات از متون، در نظر دانشمندان ورزیده، حاکی از مواج بودن دریای حقیقت و ژرفای بس عمیق، و لایه‌های باطنی، و بطون پیچ در پیچ آن متون است، که فرموده‌اند حدیث ما بس صعب و مستصعب است و تحمل آن بر «فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل» شاید راست آید!

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]

از دیگرسو، کلام الهی نیز چنان نیست که با برداشت‌های سطحی‌نگر و یک‌جانبه، یک‌جا و کامل، به کامیابی یک شخص درآید، و دیگران در زاویهٔ محرومیت بمانند. پس رعایت حرمت ساحت علمی دیگر اندیشمندان، بسان نام‌بردگان در مقاله، بس شایسته و بایسته است، و قطعا آنها روایات و صراحت! آن‌ها را دیده‌اند و به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند و دامن پاک آنان از بی‌اعتنایی به متون منزّه، و از تفسیر بی‌مبنا مبرّا است.

«و آخر دعوانا أن‌الحمد لله ربّ العالمین»[1]

۸۷/۱۲/۳۰

۱. این مقاله عیناً بدون هیچگونه تغییر و تصرّف درج شده است. (سفینه)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.10.4]